اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت دهم)

اسم اعظم

۱) اسم اعظم!

شاید شنیده و یا خوانده باشید که صوفی ها و کسانی که اهل طریقت هستند زیاد از اسم اعظم نام می برند، هرچند که بیشتر آنان نمی دانند واقعیت اسم اعظم چیست؛ مثلاً بعضی از آنان به شاگردان خویش می گویند که اسم اعظم را بلدند ولی آن را فاش نمی کنند! ؛ به این طریق آنها به خیال خود یک چیز ناگفته را از بقیه پنهان میکنند و مرام و مسلک خود را مهم جلوه می‌دهند؛ در حالی که در قرآن و سایر کتب آسمانی هیچ وقت از کلمه ای با عنوان "اسم اعظم استفاده نشده است. قرآن که کاملترین کتاب آسمانی است، در هیچ آیه ای از آن در مورد اسم اعظم خدا

صحبتی نشده است؛ اما طریقت های شیطانی اسم اعظم را مطرح می‌کنند تا کارهای خود را رازآلود جلوه دهند؛ حتی بعضی از آنها در دعاها یک سری اسم می نویسند ولی عمدا اسم اعظم را نمی نویسند و به خیال خود رازداری میکنند!؛ باید بدانیم که اسم اعظم وجود ندارد؛ خدا همان الله است که در قرآن و کتابهای تورات و انجیل نوشته شده است. بنابراین اسم اعظم اختراع شیطان است برای سرکار گذاشتن مردم، با کشیدن آن به داخل طریقت های عرفانی شیطانی. مثلاً آنها می گویند که بعضی از اولیا کرامت شان را با گفتن اسم اعظم خدا انجام می دهند؛ آنها می گویند کسی که اسم اعظم خدا را بلد باشد میتواند کن فیکون کند! این طرز نگرش نسبت به خدا بسیار جاهلانه است، زیرا دانستن یک اسم چطوری می تواند فردی را در جای خدا قرار دهد و یا قدرتی مثل خدا به او دهد!. با ریزتر شدن در اعمال و گفته های این عرفانها متوجه خواهیم شد که اسم اعظم از نظر آنان همان شیطان است؛ زیرا کارهای شیطان است که مخفی کاری و رازآلود هست؛ کار خدا واضح و صاف و ساده و مبین است. کسانی که مدعی دانستن اسم اعظم و یا رازهایی دیگر بوده اند؛ هیچوقت به آن نرسیده اند و فقط وعده داده شده اند. شیطان با وعده دادن اسم اعظم؛ آنان را به داخل طریقت رهنمون میشود و در مراحل سامادهی و جادو آنان را سر کار میگذارد؛ در نهایت شیطان به آنها خواهد گفت که از دانستن اسم اعظم صرف نظر کنند و دچار خود فراموشی شوند.

این سوال پیش خواهد آمد که چرا دسترسی به اسم اعظم، منشأ اثرات بسیاری مانند استجابت دعا، برخورداری از علم غیب و تأثیرگذاری بر قوانین طبیعت است؟ و چرا کسانی که مدعی دانستن اسم اعظم بوده اند، آنرا به دیگران نیاموخته اند؟ آیا این چیزی غیر از حقه شیاطین است تا که توانایی های خدا را در حد دانستن یک اسم پایین آورند. شیطان به بهانه دانستن و یاد دادن اسم اعظم، خیلی از افراد را تا حد سامادهی و جادو پیش برده است. جالب است که در آن مرحله هم به آنان پیشنهاد میدهد که خواسته های خود را فراموش کنند و افکار و خواسته های خویش را متوقف کنند! و به این ترتیب عملا آنان را سرکار می گذارد و دروغ بسیار بزرگی به آنها میگوید. شیطان از نشر دروغ میان انسانها هیچ ابایی ندارد.

۲) نامهای نیکو

خدا در آیات متعددی از صفات و اسامی مختلفی برای خود استفاده فرموده است و وعده سر خرمن هم نداده است. خدا واضح صحبت میکند و کسی را سر کار نمی گذارد.

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۱۰﴾

بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید برای او نامهای نیکوتر است و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی (۱۱۰)

قطعا کسانی که مردم را با اسامی من در آوردی اسم اعظم سرکار میگذارند و جادو میکنند؛ در دام شیطان افتاده اند و باعث دوری هر چه بیشتر مردم از خدا میشوند.

لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾

و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند رها کنید زودا که به [سزای] آنچه انجام می دادند کیفر خواهند یافت (۱۸۰)

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱۸۱﴾

و از میان کسانی که آفریده ایم گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری می نمایند (۱۸۱)

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۲﴾

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت (۱۸۲)

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۱۸۳﴾

و به آنان مهلت می دهم که تدبیر من استوار است (۱۸۳)

خدای مهربان می فرماید: نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند رها کنید زودا که به سزای

آنچه انجام می دادند کیفر خواهند یافت. از نظر این عده، ذکر یک نام مخفیانه و راز آلود معجزه میکند و شفا میدهد و کن فیکون میکند!؛ اما با کمال تعجب کمک خواستن از خدا با ذکر صفات او مثل الرحمن و الرحیم و قادر و ... برای آنان کارساز نیست! در حالیکه خدا دومین روش را توصیه فرموده است.

این عده یک اسم راز آلود در مکتب خود میسازند، طوریکه دیگران ندانند و به این طریق حتی در دعا هم خود را خاصه میشمارند. آنان خود را به کن فیکون و شفا و غیره منتسب میکنند. کسانی که اسم اعظم من در آوردی خود را در تاریخ نوشته اند، هیچکدام با هم هماهنگ نبوده اند و هر کسی چیزی گفته است. در نتیجه آنان نشان دادند که خدایان متعددی را می پرستند و دنبال آن هستند تا که نیروهای خدایی را به خود نسبت دهند. اسم اعظم ساخته و پرداخته شیطان است و چنین اسمی وجود ندارد. شیطان مردم را از اصل یکتاپرستی دور کرده و مردم را دنبال نخود سیاه می فرستد. خدا در قرآن خود را در حد افکار ما معرفی میکند و واضح حرف میزند.

اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾

خداست که هیچ معبود [بحقی] جز او نیست و زنده [پاینده] است (۲)

۳) آزمایش سگهای پاولوف و بلعم باعورا

یکی از کسانی که ادعا داشت اسم اعظم را بلد است، بلعم باعورا بوده است. این فرد یکی از علمای بنی اسرائیل بوده است و خدا بسیاری از آیاتش را بر او نمایانده بود ولی در نهایت او منحرف شد. شیطان او را هم جادو کرده بود. سرنوشت او بطور خلاصه در قرآن ذکر شده است.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾

و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد (۱۷۵)

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۷۶﴾

و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر چیزی را بر آن تحمیل کنی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند (۱۷۶)

در این آیه ، این عالم بنی اسرائیل به سگ تشبیه شده است. برای فهم آیه بهتر است که آزمایش شرطی سازی سگ توسط پاولوف را بررسی کنیم تا بدانیم که

معنای عمیق آیه چیست. پاولوف فیزیولوژیست روسی در اولین مرحله از آزمایش خود سگی را داخل قفسی قرار داد که فقط توسط یک روزنه با محیط بیرون ارتباط داشت. او از طریق این روزنه تکه گوشتی را به سگ نشان داد که باعث ترشح بزاق سگ شد (سگ در حین ترشح بزاق ، زبانش را از دهانش بیرون می آورد (یَلْهَثْ در آیه به این مورد اشاره دارد)). سپس پاولوف صدای یک زنگ را به صدا درآورد که منجر به پاسخ طبیعی تیزکردن گوشها شد. در مرحله دوم پاولف می‌خواست با همراه کردن صدای زنگ و تکه گوشت ، سگ را شرطی کند بگونه‌ای که با شنیدن صدای زنگ ، زبان سگ بزاق ترشح کند. به همین منظور چندین بار صدای زنگ را چند ثانیه قبل از نشان دادن غذا به سگ به صدا درآورد و این عمل باعث شد که سگ با شنیدن صدای زنگ بدون نشان دادن غذا نیز بزاق ترشح کند و در واقع صدای زنگ جای گوشت را گرفت. پاولف این پدیده را که یک محرک جای محرک دیگر را می‌گرفت و پاسخ آن را به خود اختصاص می‌داد، شرطی سازی نامید. در این مثال غذا محرک غیر شرطی و صدای زنگ محرک شرطی است(به واسطه همزمانی).

همزمانی دو محرک باعث می شود که محرک دوم همان اثر محرک ابتدایی را ایجاد می کند. شیطان برای فریب انسان از این تکنیک مهم خیلی استفاده می کند. نکته در این جای مثل نهفته است که صدای زنگ جای گوشت را می گیرد. مثلا زمانی که خدا نشانه ای را می فرستد شیطان هم همزمان رویدادی را مقارن می سازد و فرد

به اشتباه آن نشانه را به رویداد و حسی که شیطان القا کرده نسبت می دهد. برای همین، این انحراف از واقعیت موجب گمراهی می شود. به همین خاطر خدا از عبارت فَانْسَلَخَ مِنْهَا استفاده فرموده است. یعنی بلعم باعورا از واقعیت جدا شد و حوادث را به مبداهای غیر واقعی نسبت داد.

بهتر است با مثالهای امروزی مثل را توضیح دهیم؛ مثلا یک زوج داروها و تمهیداتی را استفاده میکنند تا که بچه شان پسر شود و در نهایت وقتی خدا به آنها بچه پسر اعطا نمود؛ بجای نسبت دادن آن به خدا؛ آن را به داروها نسبت میدهند و به این طریق مثل بلعم باعورا زیر واقعیت می زنند.

یا اینکه پیش یک دعا نویس برای بچه دار شدن میروند و وقتی که خدا به آنها بچه اعطا نمود، آن را به دعانویس نسبت میدهند و نه به خدا. انسان همیشه کارهای خوب را به تلاش خود نسبت میدهد و کارهای بد را به خدا نسبت میدهد و به این طریق از واقعیت خود را جدا می کند و به حوادث زمینی می چسبد.

یا اینکه زلزله می آید؛ او آن را به وقایع زمینی رخ میدهد و قدرت خدا را در آن دخالت نمی دهد. اینچنین علم و آیات خدا را یادآور نمیشود و به زمین می چسبد. (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) .

مثلا فردی یکبار عطسه میکند و همان موقع بطور اتفاقی مشکلی برایش پیش می آید؛ از آن زمان به بعد دیگر یکبار عطسه را بد شگون میداند و به این طریق حوادث

را درست نمی فهمد و آن را به منشاء های غیر واقعی نسبت میدهد. این عالم بنی اسرائیل هم شرطی شده بود و حوادث را به مبناهای غیرواقعی نسبت میداد.

بعضی ها از قرآن ایراد می گیرند که چرا خدا در این آیه قرآن به سگ توهین کرده است!؛ واضح است که خدا خودش سگ را آفریده است و او خودش بهتر از انسان میداند که سگ چه خصوصیاتی دارد و اگر کسی را با آن خصوصیات سگ مقایسه میکند، جنبه علمی دارد. حالا که جنبه علمی آن توسط پاولوف دانشمند روسی یافت شده است؛ بر علمی و متقن بودن امثال قرآن باید بیشتر ایمان بیاوریم.

۴) انا الحق!

جمله "انا الحق" از گفته های مشهور حلاج است. وحدت وجود با خدا از ایده های اصلی عرفانهای جادویی بوده است. منصور حلاج با گفتن انا الحق ، میخواست بگوید که با خدا وحدت پیدا کرده است. وحدت وجود با خدا و رسیدن به صفات خدایی از مفاهیم اصلی عرفانهایی جادویی است. خدا از ما خواسته است که بنده او باشیم و نه الهه! خدا هیچ انسانی را الهه نساخته است. خدا برای خدایی بودن کافیست و کسی را شریک خود نمیسازد و نیازی هم به کسی ندارد که او را کمک کند و دستیار او باشد.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾

بگو اوست خدای یگانه (١)

اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾

خدای صمد [ثابت متعالی] (٢)

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾

[کسی را] نزاده و زاده نشده است (٣)

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

و هیچ کس او را همتا نیست (۴)

متاسفانه بشر برای حل مشکلاتش، سعی دارد که به صفات خدایی برسد و از خود و دیگران یک الهه بسازد. حال آنکه خدا برای انسان کافیست و خدا برای خدابودن کافیست.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾

آیا خدا کفایت کننده بنده اش نیست و [کافران] تو را از آنها که غیر اویند می ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند برایش راهبری نیست (٣۶)

اما اگر شما هم تا اینجا فکر میکنید جمله "انا الحق حلاج از خودش بوده است و منظور حلاج این بوده است که با خدا وحدت پیدا کرده است، اشتباه میکنید. گوینده انا الحق در اینجا شیطان است و این جمله فقط از زبان حلاج خارج میشد. این یک واقعیت است که طرفداران حلاج از شنیدن آن ممکن است ناراحت شوند ولی در مراحل سامادهی جادو ، شیطان با حلاج یکی شده بود و شیطان از طریق حلاج حرفهایش را میگفت و نظرات خود را در مورد خدا اظهار میکرد. در واقع حلاج ناخواسته و یا خواسته با شیطان وحدت وجود پیدا کرده بود. شیطان میخواست که ادای خدابودن را در بیاورد. به همین خاطر میخواست یکی مثل مسیح عَلَم کند ؛ برای این کار حلاج آماده سازی شده بود. شیطان میخواست حلاج را مثل مسیح بفرستد. مسیح به اذن خدا شفا میداد و معجزه میکرد و حلاج هم جادو میکرد. جادو در مقابل شفا! حلاج در مقابل مسیح! هر کاری که خدا جهت راهنمایی مردم انجام میدهد، شیطان هم نقطه مقابلش را از طریق مغزهای خماری مثل حلاج به نمایش میگذارد. جهت اثبات این مورد حتی در کتابهای تاریخ ثابت شده است که حلاج جادو انجام میداده است. یک بیت از حلاج را بخوانید تا بدانید که او یک جادوگر بوده است و با شیطان وحدت وجود پیدا کرده بود.

پروردگار خود را، با چشم دل بدیدم
پس گفتمش: که هستی؟ گفتا خودِ تو هستم

همانطور که می بینید حلاج پروردگارش را خودش میداند و این حالت فقط در حالت سامادهی (آخرین مرحله جادو) شکل میگیرد. در حالت سامادهی، او ناخواسته خودش را در مقام خدا میدانست. البته حلاج نمیدانست که آنکس که او در حالت سامادهی و جادو با او وحدت وجود پیدا کرده است، خدا نیست؛ بلکه شیطان است. تمام کسانی که وارد خلسه میشوند و در حالتهای عمیق وحدت وجود فرو می روند، با شیطان وحدت وجود پیدا میکنند. البته شیطان از قبل به آنها وعده داده بود که با خدا یکی میشوند! این وعده دروغی است که شیطان مردم را بوسیله آن فریب میدهد.

شیطان فکر میکرد که عبادات گذشته اش ، او را در مرحله ای قرارداده است که میتواند بخاطر آدم سجده نکند. حلاج هم تحت تاثیر شیطان، فکر میکرد که با انجام بعضی واجبات میتوان بعضی واجبات دیگر را انجام نداد. در اینجا قصد خراب کردن فرد خاصی نیست؛ درمورد روشها صحبت میشود و نه در مورد افراد خاصی. در مورد جادوهایی که افراد مشهوری در طول تاریخ گرفتارش شده بودند. فقط حلاج نیست، هم اکنون در قرن حاضر هم افراد سرشناسی همان تفکرات جادویی را تکرار میکنند. بنابراین این گرفتاری مربوط به یک فرد خاصی نیست و مربوط به اکثریت

جامعه است. از حلاج و ابن عربی و سایرین مثال آورده میشود تا درک مسائل ساده تر شود.

یکی از جادوهایی که حلاج انجام میداد و از آن به عنوان کرامت برای خودش یاد میکرد، آوردن میوه ها در خارج از فصل مربوطه بود و او البته این کارها را با طرحهای از پیش آماده شده انجام میداد. او با اینکارش میخواست ادای مسیح بودن را در بیاورد. او جای مخصوص و پنهانی در خانه اش داشت که میوه ها را به روش خاصی نگهداری میکرد و پیروانش را به این طریق فریب میداد. در روشهای جادویی، فریب دادن مقلدین مجاز است.

مهمترین دلیل بر بطلان عقاید این افراد، آن است که آنان در فکر مطرح کردن خویش بودند و نه در فکر مطرح کردن خدا. آنان بیشتر توانایی های خویش را برجسته میکردند و بر محور خود تکیه میکردند؛ آنان میخواستند خود را مرجع قرار دهند و مردم به آنان مراجعه کنند. در حالی که افراد پاک، عبد و بنده خدایند و فقط به سوی خدا میخوانند. پیروان عرفان مجوسی، میخواهند که خود را مستجاب الدعا معرفی کنند وخود را صاحب شفا معرفی میکنند. این گونه افراد مطمئنا ، بندگان مخلص خدا نیستند. زیرا شفا فقط نزدخداست و بس.

مهمترین دلیل بر بطلان افرادی مثل حلاج آن بود که گفته های آنان اختلاف شدیدی با قرآن داشت. مثلا حلاج شیطان را عاشق و یگانه موحد جهان میدانست. این جمله

از عقاید اصلی حلاج بوده است و او سایر نظریه های خویش را بر این نظریه بنا نهاد. حسن ظن آنان نسبت به شیطان از علامات انحراف آنان بوده است. در حالیکه خدای مهربان در قرآن، شیطان را عصیانگر و دشمن آدمیزاد و لعنت شده میداند.

البته شیطان از یک بعد دیگر، قرآن را مهجور ساخته بود و احادیث زیادی را بین مردم رواج داده بود. در این احادیث، دین اجباری ترویج میشود. بنابراین در این شرایط ، قرآن مهجور میماند و مردم فکر میکردند که احادیث جزو دین اسلام است و بنابراین از احکام آن خسته شده و رو به عرفان مجوسی آوردند. در چنین شرایطی مشخص است که افرادی همچون حلاج به عنوان یک قهرمان مطرح میشوند. خلفای عباسی که گسترش دهنده کتابهای حدیث بودند، حلاج را کشتند و از او یک قهرمان ساختند. حال آنکه خدا در قرآن تاکید میکند که دین اجباری نیست و راه درست و غلط مشخص است و هر کسی در انتخاب دین مختار است. بنابراین کشتن افراد به جرم داشتن عقیده ای دیگر برخلاف قرآن است و خدا هیچوقت چنین حکمی نداده است. در وصف حلاج می نویسند که : در مستی شطحیات گفت و پای از جاده رسوم بیرون نهاد. آنان اعتراف میکنند که جملات حلاج در مستی بوده است. مستی بسته به شدتش، یکی از مراحل جادوست.

۵) صدای الاغ

شاید توجه کرده باشید که یک الاغ بدون هدف و بی مقدمه و ناوقت فریاد سر میدهد و باعث آزار و اذیت دیگران میشود. هر چند که الاغ یک حیوان معصوم و بی گناه است و خدا او را اینطوری خلق کرده است. اما لقمان در قرآن فرزندش را توصیه میکند که صدایش را آهسته سازد و صدایش مثل صدای الاغ نباشد.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۱۸﴾

و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی دارد (۱۸)

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿۱۹﴾

و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است (۱۹)

کسانی که عصبانی میشوند، در حین خشم صدایشان را بلند میکنند و از گلو داد میزنند. آنان برای حرف زدن از زبان و لب استفاده نمی کنند و برای ابراز حس خشم و عصبانیت خود، از گلو هم استفاده میکنند. شیطان در حین عصبانیت ، قواعد سخن گفتن را برای قربانیانش عوض میکند. خدا برای صحبت کردن، زبان و دو لب داده است. استفاده از گلو و دادزدن برای صحبت کردن مناسب نیست. بعضی از موسیقی های راک ، از گلو برای تاثیر گذاری آوازهای خود استفاده میکنند و حس خوشایندی به شنونده نمی دهد.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾
آیا دو چشمش نداده ایم (٨)

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾
و زبانی و دو لب (٩)

باید توجه کنیم که فرکانس صوتی در کره زمین همیشه با سرعت ثابتی حرکت میکند ولی در کره مریخ سرعت آن در جاهای مختلف و با وسایل مختلف فرق میکند. خدا زمین را برای زندگی ما انسانها آفریده است و شرایطی را در آن مهیا ساخته است تا که ما بتوانیم در آن، زندگیِ عادیی را بگذارنیم. اما شیاطین سعی دارند تا که این قواعد را به هم زنند. زیرا بدن جسمی ما در این شرایط آرام است و اگر غیر از این شرایط برقرار باشد، سیستم بدنی و عصبی ما صحیح کار نمی کند. آلودگی صوتی، آلودگی هوا و سایر آلودگی ها باعث به هم ریختن نظم زندگی ها خواهد شد. صدا را بالا بردن و داد زدن به نوعی نظم و قواعد را به هم میریزد.

کسی که صدایش را بلند میکند، به نوعی می خواهد عقل و منطق را تحت تاثیر قرار داده و از احساس خشم و عصبانیت و ترس برای پیشبرد هدف خویش استفاده میکند. این همان پوشاندن عقل است. یعنی شیطان در هر حالت، میخواهد منطق و تفکر را از افراد بگیرد و میخواهد احساسات منفی را جایگزین آن کند. زیرا

احساسات منفی شامل خشم، تهدید، عصبانیت ، کینه، تهدید و ... شامل ترس هستند و شیطان از همین ترسها بر مردم مسلط میشود.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾

شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما را به زشتی وامی دارد؛ و(لی) خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد، و خداوند گشایشگر داناست. (۲۶۸)

اهل طریقت و یوگا یک زبان دیگر برای خود در نظر گرفته اند که به آن زبان سکر می گویند که به نوعی آن را رمز گونه می دانند. آنها معتقدند که افراد در حالت عادی، این جملات و کلمات را نمی فهمند. هر چند که آن جملات از کلمات عادی تشکیل شده است ولی منظور آن، شعر مانند است و فقط در حالت بخصوصی قابل درک است. مثلا اگر یک نفر اهل طریقت چند جمله را در مرحله سوم طریقت گفته باشد؛ آن چند جمله برای خواننده وقتی قابل فهم است که خواننده شعر هم مثل شاعر در مرحله سوم طریقت باشد. مثلا کسی در مرحله هفتم جادو یعنی سامادهی، بگوید که با خدا وحدت وجود پیدا کرده است؛ وقتی میتوان منظور او را درک کرد که خواننده هم در آن مرحله باشد. به همین خاطر، رمز گونه بودن و نشانه دار بودن قربانیان اهل طریقت ، مشهور است. شیطان با این حیله از طریق رمز گونه بودن جملات و شعر بودن جملات، افراد را در کار انجام شده قرار میدهد. راهی که شیطان در اختیار افراد می گذارد، انتخابی برای افراد قرار نمی دهد و از

یک مرحله ، مرحله بعدی مشخص است و راه دیگری نیست و در نهایت به شیطان ختم میشود و فرد قربانی در چنگال شیطان می افتد.